



ویار

سارا کین

ترجمه‌ی رامتین شهرزاد

-نمایشنامه-

# ویار

نمایشنامه‌ای در یک پرده  
نوشته‌ی سارا کین  
ترجمه‌ی رامتین شهرزاد  
طرح جلد: کیا

انتشار و بلاگی

[www.ramtiin.blogspot.com](http://www.ramtiin.blogspot.com)

پاییز ۱۳۹۲ / اکتبر ۲۰۱۳

رامتین شهرزاد، پسر همجنس‌گرای ایرانی از سال ۲۰۰۵ میلادی وبلاگ‌نویسی را با وبلاگ پسرای کوچه پستی<sup>۱</sup> شروع کرد. نوشته‌های او در ماهنامه‌ی چراغ و صفحه‌ی دگرباش در رادیو زمانه منتشر شده‌اند. پیش از این دفتر شعر ترجمه‌ی آمریکا و چند شعر دیگر سروده‌ی شعرهای آلن گینزبرگ، شعر بلند خاکسترهای آبی سروده‌ی ژان-پل دُوا، همه‌ی چیزی که لازم است بدانید وقتی یک مذکر نجات یافته از تجاوز یا سوءاستفاده‌ی جنسی هستید، نوشته‌ی دکتر جان لا ویل و سرانجام قایم‌باشک ابرها و فرار از چهارچوب شیشه‌ای، دفترهای شعر خویش را به صورت اینترنتی منتشر کرده بود. سه جلد نخست مجموعه آثار سارا کین را انتشارات گیلگمیشان منتشر کرده است که در این لینک می‌توانید آن‌ها را ببینید.<sup>۲</sup> دو جلد نهایی در وبلاگ رامتین<sup>۳</sup> منتشر شده‌اند.

---

<sup>1</sup> [www.ramtiin.blogspot.com](http://www.ramtiin.blogspot.com)

<sup>2</sup> <http://www.gilgamishaan-books.org/Show1.aspx?ID=482>

<sup>3</sup> [www.ramtiin.blogspot.com](http://www.ramtiin.blogspot.com)

## درباره‌ی نویسنده و نمایشنامه

سارا کین<sup>۴</sup>، در سوم فوریه‌ی ۱۹۷۱ در انگلستان متولد و در ۲۰ فوریه‌ی ۱۹۹۹ درگذشت. نمایشنامه‌های او به مسأله‌ی عشق و رستگاری، علایق جنسی، رنج، درد، شکنجه و سرانجام موضوع مرگ می‌پرداختند. او از مهم‌ترین نمایشنامه‌نویس‌های پست‌مدرن و آوان-گارد در قرن بیستم انگلستان حساب می‌شد. در آثار او نثر اهمیت فراوانی دارد و جنبه‌هایی شاعرانه پیدا می‌کند. او از زبانی سنگین و کهن استفاده می‌کند، به کنکاش در فرم‌های نمایشی مشغول شده است و بر روی صحنه‌ی تئاتر، تصویرهایی افراطی خشن و جنسی را به نمایش می‌گذارد. کین در طول عمر خود پنج نمایشنامه نوشت، یک فیلم کوتاه با نام پوست<sup>۵</sup> و دو مقاله در روزنامه‌ی گاردین منتشر ساخت.

### ویار / Crave

سارا کین با چهارمین نمایشنامه‌ی خود، «ویار»، توانست نظر منتقدین را جلب خود کند. این اثر را ویکی فیدرسون در سال ۱۹۹۸ در تئاتر تراورس در ادینبرو به روی صحنه برد. نمایشنامه با نام مستعار مری کلوندون به‌جای نام سارا کین در سمت نویسنده به روی صحنه رفت، چون کین می‌خواست عکس‌العمل‌ها عاری از فعالیت‌ها و شهرت گذشته‌ی وی باشد. «مری» نام وسط

---

<sup>4</sup> Sarah Kane

<sup>5</sup> Skin

کین بود. «ویار» از خشونت‌های مرسوم کین عاری بود و بیشتر در زبانی شاعرانه می‌گذشت، البته کین آن زمان تحت‌تاثیر مطالعات خود بر «کتب مقدس» و «سرزمین برهوت» نوشته‌ی تی. اس. الیوت نیز قرار داشت. نمایشنامه چهار شخصیت دارد، هرکدام فقط یک حرف الفبا به‌عنوان نام و توصیف خود دارند. اثر هیچ‌گونه کمکی به هنرپیشه‌ها برای اجرای خود نمی‌کند و هیچ‌گونه توصیفی از صحنه ارائه نمی‌دهد. اثر همچنین لبریز از ارجاع‌های درون‌متنی است. کین این نمایش را «نامیدکننده‌ترین» اثر خود نوشته است و اعتراف کرده بود آن را در زمانی نوشته است که «اعتقاد خود به عشق» را از دست داده بود.

تشکر می‌کنم از ویکی فرتراستون، آلن وستاوی، کاترین  
کوساک، آندرو ماد، کاترین هودان، مل کنیان، نیلز تبرت،  
دومینگو لِدزما، جِلنا پیژاک، اِلنا گرین فیلد و دراماتیس‌های  
نو.<sup>۶</sup>

برای مارک.<sup>۷</sup>

سارا کین

---

<sup>۶</sup> Vicky Featherstone, Alan Westaway, Catherine Cusack, Andrew Maud, Kathryn Howdon, Mel Kenyon, Nils Tabert, Domingo Ledezma, Jelena Pejic, Elena Greenfield and New Dramatists.

<sup>۷</sup> Mark

«ویار»<sup>۸</sup> نخستین مرتبه توسط پینیس پلاف<sup>۹</sup> در تئاتر تراورس در ادینبورو<sup>۱۰</sup> اسکاتلند، در ۱۳ آگوست ۱۹۹۸ اجرا شد. هنرپیشه‌ها در این اجرا عبارت بودند از:

ث شارون دونکان-بریستر<sup>۱۱</sup>

م انگرید کرایجی<sup>۱۲</sup>

ب پائول توماس هایکی<sup>۱۳</sup>

ا الن ویلیامز<sup>۱۴</sup>

کارگردانی اثر ویکی فدراستون<sup>۱۵</sup>

طراحی صحنه‌ی اثر جورجیا سیون<sup>۱۶</sup>

نورپردازی از نیگل جی ادواردز<sup>۱۷</sup>

---

<sup>8</sup> Crave

<sup>9</sup> Paines Plpugh

<sup>10</sup> Traverse Theatre, Edinburgh

<sup>11</sup> Sharon Duncan-Brewster

<sup>12</sup> Ingrid Craigie

<sup>13</sup> Paul Thomas Hickey

<sup>14</sup> Alan Williams

<sup>15</sup> Vicky Featherstone

<sup>16</sup> Georgia Sion

<sup>17</sup> Nigel J. Edwards

## شخصیت‌های نمایش:

C      ث

M      م

B      ب

A      ا

### یادداشت نویسنده:

از علائم نگارشی در کتاب، عمداً به این شکل استفاده شده است، در نتیجه تمامی جمله‌ها پیرو قواعد مرسوم دستور زبانی نخواهند بود. از علامت (/) استفاده شده تا نشانه‌ای بر همپوشانی دیالوگ‌ها باشد.

### یادداشت ویراستار:

ویراستار «ویار» که دومین مرتبه در سال ۲۰۰۰ منتشر شد، ویرایش‌هایی جزئی را در اثر اعمال کرده است که سارا کین مدتی کوتاه پیش از مرگ خویش، بر متن نمایش تغییر داده بود. در نتیجه این متن را می‌بایست به‌عنوان نسخه‌ی نهایی اثر در نظر گرفت.

ث	تو دیگر برای من مُردی.
ب	در وصیت‌نامه‌ام می‌خوانند مرده‌شور تمامی این‌ها را ببرد و اینکه روح من توی کل عمر لعنتی شما دست از سرتان برنخواهد داشت.
ث	دنبالم افتاده بود.
ا	دلت چی می‌خواهد؟
ب	بمیرم.
ث	جایی بیرون از شهر به مادرم گفتم، تو برای من مُردی.
ب	نه این شکلی نبود.
ث	فقط اگر می‌توانستم از دست تو آزاد باشم بدون اینکه از دستت داده باشم.
ا	بعضی وقت‌ها ممکن نمی‌شود.
م	همه‌اش به مردم می‌گویم حامله‌ام. می‌پرسند از کجا، بچه‌ی کی را داری؟ می‌گویم یک بطری پورت <sup>۱۸</sup> بالا کشیدم، چند تا دود کردم و یک غریبه را گایدم.
ب	سراپا دروغ.

<sup>18</sup> نوعی شراب که اصالتاً از بندری در کشور پرتغال می‌آید Port

<sup>19</sup> Fag

ث      مرد باید یک راز برای خودش نگه می داشت  
اما نمی توانست جلوی حرف زدن خودش را  
بگیرد. فکر می کند ما نمی دانیم. باور کنید  
همه می دانیم.

م      صدایی در میانه ی صحرا

ث      مرد به دنبالش می آید.

م      چیزی این وسط بود.

ا      هنوز هم هست.

ث      سه تابستان پیش من داغ دیده شدم.

هیچ کسی نمرد اما مادرم را از دست دادم.

ا      مجبورش کرده بود برگردد.

ث      من به سالگردها باور دارم. احساس آدم

تکرار می شود، هرچند رویدادی که باعث آن

احساس شده جزئی باشد یا فراموش شده

باشد. توی این ماجرا، هیچ کدام از این ها

نبود.

م      من پیرتر خواهم شد و کاری خواهم کرد،

کاری خواهد کرد، یک چیزی

ب      تا مریضی ام سیگار دود می کنم.

ا      سیاه بر سفید و آبی.

وقتی بیدار شدم، اول فکر کردم که پریود <sup>۲۰</sup>	ث
من دوباره شروع شده یا شاید هم هیچ وقت	
متوقف نشده بود چون تازه سه روز قبل	
پریود من تمام شده بود.	
گرما دیگر از توانم خارج شده.	م
قلبم دیگر از توانم خارج شده.	ث
هیچی احساس نمی‌کنم، هیچی.	ب
هیچی احساس نمی‌کنم.	
مگر ممکن است؟	م
می‌بخشید؟	ب
من متجاوز نیستم.	ا
دیوید <sup>۲۱</sup> ؟	م
صدای تق.	
ها.	ب
من پدوفیل <sup>۲۲</sup> .	ا
مرا به خاطر داری؟	م
صدای تق.	
ها.	ب

<sup>20</sup> Period

<sup>21</sup> David

<sup>22</sup> Paedophile

شبيه يك آلمانی <sup>۲۳</sup> هستی.	ث
مثل يك اسپانیولی <sup>۲۴</sup> حرف می زنی.	ا
مثل يك صرب <sup>۲۵</sup> سیگار می کشی.	ث
تو فراموش شدی.	م
همه ی چیزها برای تمامی مردها.	ث
فکر نمی کنم	ب
آره.	م
نمی توانم فراموش کنم.	ث
دنبال تو گشتم. تو کل شهر.	م
واقعاً فکر نمی	ب
آره. آره.	م
البته که می کنی.	ا
آره.	م
لطفاً تمامش کنید.	ث
و حالا پیدایت کردم.	م
کسی مُرده که نمُرده.	ث
و حالا با هم دوست هستیم.	ا
اشتباه من نبود، هیچ وقت اشتباه من نبود.	ث

<sup>23</sup> German

<sup>24</sup> Spaniard

<sup>25</sup> Serb

هر چیزی که اتفاق می‌افتد، قرار بوده تا	م
اتفاق بیفتد.	
کجا بودی؟	ب
اینجا و آنجا.	م
رفتی.	ث
کجا؟	ب
الان.	ث
آنجا.	م
چون عشق محض طبیعت خودش مشتاق	ا
آینده می‌ماند.	
اگر زن رفته باشد...	ث
بچه می‌خواهم.	م
نمی‌توانم بهت کمک کنم.	ب
هیچ کدام از این‌ها نباید اتفاق می‌افتاد.	ث
زمان می‌گذرد و من زمانی ندارم.	م
هیچ کدام‌شان.	ث
نه.	ب
هیچ کدام‌شان.	ث
توی یک محوطه‌ی پارکینگ توی جاده‌ای	ا
که از شهر خارج می‌شود، یا شاید جاده‌ای	
به شهر داخل می‌شود، البته بستگی دارد که	

از کدام مسیر به جاده نگاه بکنی، دختر  
کوچولوی سبزه‌ای روی صندلی جلویی  
ماشینی پارک شده نشسته است. پدر بزرگ  
پیر او شلوارش را باز می‌کند و از شلوار  
بیرون می‌افتد، گنده و ارغوانی.

هیچ احساسی ندارم، هیچی.

ث

هیچ احساسی ندارم.

و وقتی دختر به گریه می‌افتد، پدرش که  
روی صندلی عقبی ماشین نشسته می‌گوید  
بیخشید، بچه معمولاً از این کارها نمی‌کند.

ا

قبلاً اینجا نبودیم؟

م

و هر چند دختر چیزی به یاد نمی‌آورد،  
نمی‌تواند فراموش هم بکند.

ا

و از همان لحظه صدمه دیده در روزگار  
خویش دورتر می‌رود.

ث

می‌شود یک سر بیایی و اغوایم کنی؟ احتیاج  
دارم یک زن مسن‌تر اغوایم کند.

ب

من زن مسن‌تر نیستم.

م

مسن‌تر از من، نه اینکه واقعاً مسن باشی.

ب

تو عاشق کسی شدی که اصلاً وجود  
خارجی ندارد.

ث

تراژدی.	ا
واقعاً.	ب
اوه آره.	م
چی می خواهی؟	ا
بمیرم.	ث
بخوابم.	ب
بیشتر از این نه.	م
و راننده‌ی اتوبوس دیگر تحمل نمی‌کند، اتوبوس را وسط جاده متوقف می‌کند، از صندلی‌اش بلند می‌شود، لباس‌هایش را پرت می‌کند و طول خیابان را می‌رود و کون کوچولوی او در نور خورشید می‌درخشد.	ا
تا بیمار شدنم می‌نوشم.	ب
هرجایی که می‌روم، او را می‌بینم. پلاک‌ها را می‌شناسم، ماشین را می‌شناسم، واقعاً فکر می‌کند که من چیزی نمی‌دانم؟	ث
هیچ وقت آن قدر قدرتمند نیستی مثل وقتی که فکر می‌کنی دیگر هیچ قدرتی نداری.	ا
وقتی قدرتی ندارم می‌لرزم.	ب
خون‌ریزی دارم.	م
وقتی کاری می‌کنم مغزم ذوب می‌شود.	ب

م

داشتم توی باغچه‌ی خشخاش ته مزرعه‌ی  
پدربزرگام می‌دویدم. بعد یک آن دوان از  
وسط در آشپزخانه رد شدم و دیدم  
مادربزرگ بر روی زانوهایش نشسته است.  
او داشت لب‌های او را می‌بوسید و سینه‌اش  
را می‌مالاند. آن‌ها سر برگرداندند و مرا  
دیدند، به سردرگمی من لبخند زدند. وقتی  
ده سال بعد داستان را برای مادرم تعریف  
کردم، خیلی سرد به من خیره ماند و گفت  
«این اتفاق برای تو نیافتاده که. برای من  
افتاد. پدر من قبل از تولد تو مُرد. وقتی این  
اتفاق افتاد، تو را حامله بودم اما تا زمان  
تدفین‌اش متوجه حاملگی‌ام نشده بودم».

ث

ما این پیام را منتقل کرده بودیم.

م

کسی جایی برای من گریه می‌کند، برای  
مرگ من گریه می‌کند.

ب

انگشت‌های من داخل او، زبانم توی دهن  
او.

ث

آرزویم بود تا با خودم زندگی بکنم.

ا

هیچ شاهدی نبود.

م	و اگر اصلاً هیچ معنایی نداد، یعنی تو ماجرا را کامل فهمیدی.
ا	این جوری هم نیست که تو فکر می‌کنی.
ث	نه، این شکلی هم نیست.
م	هر دفعه بعد از مرتبه‌ی پیش، همیشه هم یک توجیه گاییده بوده.
ث	پرو.
ا	برگرد.
همگی	بمان.
ث	دوباره نمی‌توانم.
ا	سراسیمه.
ب	سنگ شده.
م	می‌دانم که نیمه‌ای تاریکی هم دارم. نیمه‌ای آن‌قدر سبز هم دارم که هیچ‌وقت متوجه‌اش نشدی.
ب	یکی دیگر بنوش، یک سیگار دیگر هم بردار.
م	بعضی وقت‌ها شکل کله‌ام من را نگران می‌کند. وقتی تصویرش را منعکس در شیشه‌ی قطار می‌بینم، وقتی منظره‌ها از میان

عکس کله‌ی من رد می‌شوند. مسأله این نیست که چیزی غیرعادی باشد یا... هشدار دهنده باشد... در مورد ظاهر کله‌ام اما... نگرانم می‌کند.

ا	چرا این کار را می‌کنی؟
ث	برایم نگران‌کننده شده.
م	وقت خیلی کمی مانده.
ث	از بوی خانوادگی خودم متنفرم.
ب	قانون اول.
	قانون دوم.
	قانون سوم.
	خودشه <sup>۲۶</sup> .

ث	وقتی بمیری بویی بهتر از وقتی خواهی داشت که الان داری.
---	---

ا	زنی آمریکای داشت زمانی اسپانیایی را به انگلیسی ترجمه می‌کرد. او نظر هم‌کلاسی‌اش در کلاس زبان اسپانیایی را در مورد کارش پرسید. ترجمه‌ی خیلی بد بود. مرد گفت که کمک‌اش می‌کند و زن گفت که برای وقتی که بگذارد، به او پرداخت
---	---

---

<sup>26</sup> Bingo

خواهد کرد. مرد رد کرد. زن پیشنهاد داد تا او را به شام دعوت بکند. این پیشنهاد برای مرد خوشایند بود و قبول کرد. هرچند زن فراموش کرد. اسپانیولی هنوز هم منتظر شام مانده.

<sup>۲۷</sup>El dinero viene solo.

ب

تنهایی.

ث

اگر عشق می توانست بیاید.

م

آمده اما سراغم نیامده.

ب

هیچ وقت به سرت زده که داری جایی اشتباه دنبال اش می گردی؟

ا

حالا.

م

هیچ وقت.

ب

نه.

ث

دلپذیر شده. یکی هم برای من درست می کنی؟

ب

از پوست تخم مرغ و سیمان درست شده.

م

یکی هم برای من درست می کنی؟

ب

سیمان، رنگ و پوست تخم مرغ.

م

<sup>۲۷</sup> پول تنهایی می آورد (اسپانیایی)

ب	نپرسیدم که از چه درست شده، خواستم یکی برای من درست کنی.
م	هر دفعه یک تخم مرغ داشته باشم پوسته اش را نگه می دارم و رویش رنگ می پاشم.
ث	از بین دیوارها می بیند.
ب	یکی. برایم. درست. کن.
ث	زندگی دیگران.
ا	مادری بچه اش را بی رحمانه کتک می زند چون بچه جلوی یک ماشین دویده بود.
م	دیگر به خودت مثل یک من فکر نمی کنی، مثل من به خودمان فکر می کنی.
ب	می شود فقط برویم به / تختخواب.
ث	نه نه نه نه نه نه نه نه
ا	خواسته ای تحت فشار.
ث	گریه های آبی قاتل.
م	تا وقتی که از آخرین شهر رد نشدی دستکش هایت را در نیاور.
ب	لذیبن هستی؟
م	اوه، خواهش می کنم.
ب	گفتم لابد برای همین بچه نداری.
ا	چرا؟

هیچ وقت مردی را ندیدم که به‌اش اعتماد بکنم.	م
چرا که نه؟	ث
تو به من اعتماد داری؟	ب
این مسأله هیچ ارتباطی به تو ندارد.	م
چرا که نه؟	ث
علاقه‌ای به تو ندارم.	م
چرا آخر، چرا که نه؟	ث
من به کوچک‌ترین چیز گاییده‌ی تو هم علاقه‌ای ندارم.	م
من نمی‌نوشم. از سیگار کشیدن متنفرم. من گیاه‌خوار هستم. همه را نمی‌گایم. هیچ وقت از جنده وقت نگرفتم و هیچ وقت به جز یک برفک <sup>۲۸</sup> کوچک، هیچ بیماری مقابرتی دیگر نداشتم. فکر می‌کنم با این کارهایم من موجود کمیابی شدم، البته اگر یگانه نباشم.	ا
بین.	ب
گوش کن.	ث
بین. دماغم را بین.	ب
چه‌اش را بینم.	م

<sup>28</sup> Thrush

ب	نظرت چیست؟
ث	شکسته.
ب	هیچ وقت استخوانی در بدن من نشکسته.
ا	مثل مسیح.
ب	اما استخوانی در پدرم شکسته بود. توی تصادف ماشین، دماغش خرد شده بود، وقتی تازه هجده سالش بود. همین به من هم رسید. از لحاظ ژنتیکی غیرممکن است اما به من هم رسید. ما این پیغام‌ها را از آن چیزی که فکر می‌کنیم هم سریع‌تر منتقل می‌کنیم آن هم توی راه‌هایی که به نظرمان ممکن نمی‌رسند.
ث	اگر می‌توانستم
	اگر من
	اگر من می‌توانستم
م	خواهش می‌کنم عجله کن دیگر وقت‌اش شده
ب	و تو فکر می‌کنی که بچه‌ای که از تجاوز خلق شده رنج می‌کشد.
ث	شبيه به همین.
م	فکر می‌کنی می‌خواهم به تو تجاوز کنم؟

آره.	ث
نه.	ا
آره.	ب
نه.	م
نه.	ا
آره.	ب
آره.	ث
مگر ممکن است؟	م
دیگر در هیچ کسی هیچی خوبی نمی بینم.	ث
بسیار خُب، من می خواستم، بسیار خُب،	ب
می خواستم، بسیار خُب بسیار خُب.	
می خواستم، بسیار خُب، دو تا آدم بودیم،	
درست؟	
بسیار خُب.	ا
یکی از همین روزها.	ب
زود، خیلی زود.	ث
حالا	م
اما همه چیز که قیافه نیست.	ا
فقط من نبودم.	ب
پسری کوچک یک دوست خیالی داشت.	ا
دوست دخترش را به ساحل برد و آن‌ها کنار	

دریا بازی کردند. مردی از آب دریا بیرون  
آمد و دوست دختر پسر را با خودش برد.  
روز بعد، جنازه‌ی یک دختر بچه از آب دریا  
در ساحل افتاده بود.

ربط این داستان به چی بود؟

م

چنگ زده به یک مشت ماسه.

ا

به همه چیز.

ب

هر چیزی به هر چیزی چه ربطی دارد؟

ث

هیچی.

م

دقیقاً.

ا

این بدترین بخش اش بود.

ب

هیچی.

م

همین است؟

ث

همین شکلی؟

چقدر دیگر

م

چندین مرتبه‌ی دیگر

ب

چقدر دیگر بیشتر

ا

فساد یا نادانی.

ث

من بادآورده‌ی هیچ‌کسی نیستم.

ب

متأسفم.

ا

از اینجا برو.

ث

حالا.	م
برو.	ث
متأسفم.	ب
برو.	ث
من متأسفم، متأسفم، متأسفم، متأسفم، متأسفم، متأسفم، متأسفم.	ا
برای چی؟	ث
هیچ وقت تا حالا به کسی تجاوز کردی؟	م
متأسفم که دنبال تو افتادم.	ا
نه.	ب
چرا که نه؟	م
چیزهایی بدتر از این هم وجود دارد که چاق باشی و پنجاه ساله باشی.	ا
چرا که نه؟	م
مُرده باشی و سی ساله باشی.	ا
من از آن دسته زن‌ها هستم که ملت درباره‌اش می‌گویند، این زن دیگر کی بود؟	م
سؤال این است که کجا زندگی می‌کنی و کجا می‌خواستی زندگی بکنی؟	ا
غیبت شب‌ها بین ساختمان‌ها می‌خوابد.	م
نمیر.	ث

- ب این شهر، گاییده عاشق‌اش هستم، نمی‌توانم  
هیچ جای دیگری زندگی کنم، نمی‌توانم.
- م کجا پیدایش کردی؟
- ث از کجا باید شروع کنم؟
- ا یک مرد ژاپنی عاشق دوست‌دختر واقعی  
ولی مجازی خودش.
- ب به‌عنوان کسی که خوشحال نیست تقریباً  
خوشحال به‌نظر می‌رسی.
- م کجا باید متوقف بشوم؟
- ا شمشیرها در هیاهو.
- ب همین‌جا.
- ث من دنبال زمان و مکانی می‌گردم که آزاد  
باشد از چیزهایی که می‌خزند، پرواز می‌کنند  
یا نیش می‌زنند.
- م درون.
- ا همین‌جا.
- م خودش باش.
- ث اگر زن رفته...  
م نمی‌خواهم پیر بشوم و سردم باشد و آن‌قدر  
فقیر باشم که پول مو‌رنگ کردن را هم  
نداشته باشم.

تو معنای پیام‌ها را قاطی کردی چون من	ث
احساس‌هایی قاطی‌پاتی دارم.	
نمی‌خواهم توی شصت سالگی ام توی	م
اتاق‌های مبله زندگی کنم و آن‌قدر نگران که	
شופاژ را روشن نگذارم چون قدرت	
پرداخت هزینه‌اش را نداشته باشم.	
احساس گناه تو را به من گره زده.	ث
نمی‌خواهم در تنهایی بمیرم و تا وقتی هم	م
پیدایم نکنند که استخوان‌هایم نمایان شده	
باشد و پول اجاره روی هم تلنبار شده باشد.	
نمی‌خواهم بمانم.	ث
نمی‌خواهم بمانم.	ب
می‌خواهم که بروی.	ث
اگر عشق می‌آمد.	م
بگذار اتفاق بیفتد.	ا
نه.	ث
مرا پشت سر جا گذاشته.	م
نه.	ب
نه.	ث
آره.	م
نه.	ب

آره.	آ
نه.	ث
آره.	م
بگذار بروم.	ب
دیگر اصلاً مجبور باشم برایت هدیه‌ی کریسمس بخرم.	ث
فقط یک اسم هم می‌تواند دلنشین باشد.	ب
تو خیلی عجیبی اگر فکر می‌کنی که هنوز هم از این جور حق انتخاب‌ها داری.	م
پشت‌ام درد می‌کند.	ب
کله‌ام درد می‌کند.	ث
قلب‌ام درد می‌کند.	ا
نباید کنار شوفاژ بخوابی.	م
پس باید کجا بخوابم؟	ب
ماساژ نمی‌خواهی؟	م
به من دست نزن.	ث
نباید این کار را بکنم.	م
فقط یک بار لمس کنم.	ا
توی دردسر افتادی؟	ب
عملی مجزا.	ا
نه، من ... نباید دلبسته می‌شدم.	م

همه‌اش یک اتفاق طبیعی است.	ا
ملاقات با انسانی دیگر در پریشانی.	ب
احساس می‌کنم	ث
من فقط حس می‌کنم	
خواستی تا اغوایت کنم.	م
نگفتم مرا گره بزن.	ب
ممنون باش.	ا
در بچگی دوست داشتم روی موکت بشاشم.	ث
موکت گندید و من هم سگ را سرزنش کردم.	
تو را نمی‌شناسم.	م
نمی‌خواهم مرا بشناسی.	ث
عملاً غیرممکن است.	م
هنوز همین‌جا.	ا
بچه می‌خواهم.	م
همه‌اش همین؟	ب
این همه چیز می‌شود.	ث
همه‌اش همین.	م
Meni ni iz dzepa,ni u dzep? <sup>۲۹</sup>	ب
مامان.	ث

<sup>۲۹</sup> نه توی جیبم است نه بیرون آن (صرب و کراواتی)

ا	شاه مرد، جاوید باد شاه <sup>۳۰</sup> .
ب	فقط اگر می توانست عملی ناشی از عشق باشد.
ث	چیزی یادم نمی آید
ب	چه کسی
ث	دیگر
ا	فکر می کنی چه باشد؟
ث	ذهنم قفل شده.
م	به چه می خندی؟
ث	کسی مُرده.
ب	فکر می کنی می خندم؟
م	چرا گریه می کنی؟
ث	تو برای من مُردی.
ب	فکر می کنی گریه می کنم؟
ث	اگر بنخندی به گریه می افتم.
ب	می توانستی مادرم باشی.
م	من مادرت نیستم.
ا	بچه.
م	حالا حالا حالا حالا حالا حالا
ث	یعنی من سختی هایی ناخواسته هستم؟

<sup>30</sup> The King is dead, Long Live the King

یک معتاد دوره‌ای.	ب
هیچ‌کسی به جز خودت.	ا
معتاد به بیمار شدن.	ب
این تو نیستی، این من هستم.	ا
همیشه من هستم.	ث
می‌خواهم کنار تو بخوابم و همراه تو به خرید بیایم و پاکت‌های خرید تو را حمل کنم و به تو بگویم که چقدر عاشق این هستم که در کنار تو باشم اما این‌ها همه‌اش مرا وادار می‌کنند تا کارهای احمقانه‌ی بیشتری بکنم.	ا
این من نیستم، این تو هستی.	م
بیهودگی لعتی.	ب
برگه‌ی ثبت ساعت‌ها.	م
برنامه‌ی شش ماهه.	ث
و می‌خواهم قایم‌باشک بازی کنیم و لباس‌هایم را به تو بدهم و به تو بگویم از کفش‌هایت خوشم آمده و روی پله‌ها بنشینم وقتی تو داری حمام می‌کنی و گردن تو را ماساژ بدهم و پاهای تو را ببوسم و دست تو را بگیرم و برای خوردن غذا برویم و	ا

اهمیتی ندهم که تو داری از غذای من  
می خوری و تو را پیشِ رادی‌ها<sup>۳۱</sup> ببینم و  
درباره‌ی روزمان حرف بزنیم و نامه‌های تو  
را تایپ بکنم و جعبه‌های تو را حمل بکنم و  
به پارانوئاهای<sup>۳۲</sup> تو بخندم و به تو  
کاست‌هایی بدهم که گوش نمی‌کنی و  
فیلم‌های عالی با هم تماشا کنیم و فیلم‌های  
فاجعه‌بار با هم تماشا کنیم و درباره‌ی رادیو  
غر بزنیم و وقتی خواب هستی از تو عکس  
بگیرم و نصف‌شب بروم و برایت قهوه بخرم  
و بعد تو از سیگارهایم کش بروی و  
هیچ‌وقت نتوانی کبریت را پیدا کنی و به تو  
درباره‌ی برنامه‌ی تلویزیون بگویم که دیشب  
دیده بودم و تو را به بیمارستان چشم‌پزشکی  
ببرم و به جوک‌های تو نخندم و صبح دلم تو  
را بخواهد اما بگذارم که یک کم دیگر  
بخوابی و پشت تو را ببوسم و پوست تو را  
نوازش کنم و به تو بگویم که چقدر عاشق  
موهایت هستم عاشق چشم‌هامان هستم

---

<sup>31</sup> Rudy

<sup>32</sup> paranoia

عاشق لب‌هایت گردنات پستان‌هایت  
سوراخ‌کونات هستم عاشق  
و روی پله‌ها بنشینم سیگار دود بکنم تا  
وقتی همسایه‌ی تو بیاید و روی پله‌ها بنشیند  
و سیگار دود بکند تا وقتی تو به خانه بیایی  
و نگران بشوم دیر کردی و مبهوت بمانی  
وقتی زود می‌رسی و به تو دسته‌ای گل  
آفتاب‌گردان بدهم و به مهمانی تو برویم و تا  
وقتی که من سیاه بشوم برقصیم و متاسف  
بشوی وقتی من اشتباه می‌کنم و خوشحال  
باشم وقتی تو من را بخشیده باشی و به  
عکس‌های تو نگاه کنیم و آرزو کنم که تو را  
تا همیشه بشناسم و صدای تو توی  
گوش‌هایم باشد و پوست تو را روی پوست  
خودم حس کنم و وقتی عصبانی می‌شدی  
من وحشت کنم و یک چشم تو قرمز می‌شد  
و یک چشم تو آبی می‌شد و موهایت به  
سمت چپ تاب می‌خورد و صورت تو  
آسیایی شرق دور<sup>۳۳</sup> می‌شد و به تو می‌گفتم  
چقدر تو دل‌برو شدی و وقتی مشتاق

---

<sup>33</sup> Oriental

می‌شدی تو را بغل می‌کردم و وقتی آسیب دیده بودی تو را بغل می‌کردم و وقتی بوی تو به مشام می‌خورد تو را می‌خواستم و اذیتات می‌کردم وقتی تو را لمس می‌کردم و می‌نالیدم وقتی در کنار تو بودم و می‌نالیدم وقتی در کنار تو نبودم و پستانات را ذره ذره می‌مکیدم و شب‌ها تو را توی بغلام خفه می‌کردم و سردم می‌شد وقتی پتو را روی خودت می‌کشیدی و گرم می‌شد وقتی پتو را به من می‌دادی و ذوب می‌شدم وقتی لبخند می‌زدی و حل می‌شدم وقتی می‌خندیدی و نمی‌فهمیدم چرا فکر می‌کنی که تو را از خودم می‌رانم وقتی تو را از خودم دور نمی‌کردم و اصلاً نمی‌فهمیدم چرا باید به سرت بزند که یک وقتی بنواهم تو را از خودم دور بکنم و می‌ماندم تو کی هستی اما یک جورهایی تو را قبول می‌کردم و برای تو داستان درخت فرشته‌ی افسون شده را می‌گفتم داستان پسر جنگلی که از اقیانوس‌ها گذشته بود فقط چون عاشق تو بود و برای تو شعر می‌نوشتم و می‌ماندم چرا

باورم نمی‌کنی و احساسی آن‌چنان عمیق پیدا می‌کردم که کلماتی برای توصیف‌اش نبود و می‌خواستم برای تو یک بچه‌گربه بخرم که بهش حسودی‌ام می‌شد که حواس تو را بیشتر به خودش جلب می‌کرد و تو را توی تخت نگه می‌داشتم وقتی تو باید می‌رفتی و مثل یک بچه‌گریه‌ات می‌گرفت وقتی آخرسر می‌رفتی و از شر سوسک‌ها خلاص مان می‌کردی و برای تو هدیه‌هایی می‌خریدم که نمی‌خواستی و بعدها آن‌ها را پس می‌دادم و از تو می‌خواستم تا با من ازدواج بکنی و تو دوباره می‌گفتی نه اما همین‌جوری دوباره می‌پرسیدم چون به هر حال تو فکر می‌کردی که من چنین منظوری از خواهش‌های ازدواج‌ام ندارم ولی من از همان اولین دفعه‌ای که از تو خواسته بودم چنین خواسته‌ای داشتم و توی شهر ول می‌گشتم و فکر می‌کردم که بدون تو چقدر تهی است و همان چیزی را می‌خواستم که تو می‌خواستی و فکر می‌کردم که خودم را از دست دادم اما می‌دانستم که در کنار تو

جایم خوب است و بدترین چیزهای  
وجودی‌ام را به تو می‌گفتم و سعی می‌کردم  
تا بهترین‌های خودم را به تو بدهم چون تو  
شایسته‌ی یک ذره کمتر هم نبودی و به  
سؤال‌های تو جواب می‌دادم وقتی چنین  
قصدهی نداشتی و به تو حقیقت را می‌گفتم  
وقتی واقعاً چنین چیزی را نمی‌خواستی و  
سعی می‌کردم تا صادق باشم چون می‌دانستم  
خودت چنین چیزی را ترجیح می‌دهی و  
فکر می‌کردم که همه‌ی این‌ها گذشته اما فقط  
ده دقیقه‌ی دیگر می‌خواستی کل این‌ها را  
تحمل کنم قبل از آنکه تو من را از  
زندگی‌ات بیرون بیندازی و فراموش کنی که  
من چه کسی بودم و سعی می‌کردم به تو  
نزدیک‌تر بشوم چون فهمیدن تو کار زیبایی  
بود و ارزش کل تلاش‌هایم را داشت و  
آن قدر بد با تو آلمانی حرف می‌زدم و بدتر  
از آن با تو عبری<sup>۳۴</sup> حرف می‌زدم و در  
ساعت سه صبح با تو عشق‌بازی می‌کردم و  
یک جورهایی یک جورهایی یک جورهایی

---

<sup>34</sup> Hebrew

ارتباط برقرار می‌کردم با بعضی از /  
درهم شکسته نامیرا فتح شده قطعی همه‌جانه  
قلبی غنی ذهنی گسترده پیش‌رونده بی‌پایان  
بر عشقی که برای تو داشتم.

ث (زیرلب تا وقتی که دیالوگ خودش را تمام  
بکند.) باید تمام‌اش کرد باید تمام‌اش کرد  
باید تمام‌اش کرد باید تمام‌اش کرد باید  
تمام‌اش کرد باید تمام‌اش کرد باید تمام‌اش  
کرد باید تمام‌اش کرد (و بعد با صدای  
معمولی خودش) باید تمام‌اش کرد باید  
تمام‌اش کرد باید تمام‌اش کرد

ا یعنی نمی‌فهمند؟ کارهای مهمی دارم که باید  
انجام بشوند.

ث دارد بدتر هم می‌شود.

ا گم شدم، گاییده در پریشانی زنی گم شدم.

ب زن دیروز یک بچه می‌خواست.

ا وقتی مرا بیرون پرت می‌کنی، باید چه کار

کنم؟

ث گوش کن.

ب تماشا کن.

ث گوش کن. من اینجا هستم تا به یاد بیاورم.  
 لازم است تا... به یاد بیاورم. من این اندوه را  
 دارم و نمی‌دانم که چرا این اندوه را دارم.  
 ا تو همیشه تو دل برو هستی اما وقتی می‌آیی،  
 خیلی خاص تو از همیشه دل پروتر  
 می‌شوی.  
 ث آن بنفشه بچه‌ی فلج را وحشت‌زده کرده  
 بود.  
 ا وقتی عصبانی‌تر و عصبانی‌تر می‌شد،  
 لباس‌هایش را بیشتر و بیشتر می‌کند و  
 همین‌طور که کم‌تر و کم‌تر دوست‌داشتنی‌تر  
 می‌شد، می‌گذاشت بیشتر به او نزدیک بشوم.  
 ب من یک احساس خیلی خیلی بد نسبت به  
 این احساس خیلی خیلی بد دارم.  
 ا من خیلی تنها شدم، خیلی گاییده تنها شدم.  
 ث من نمی‌توانستم.  
 ا من نمی‌توانم.  
 ث بفهمم.  
 م کنترل، کنترل، سستی و کنترل.  
 ا این همان زن با چشم‌های متروک است که  
 برایش خواهم مرد.

- ث موهایش سفید شده اما به دلایلی - احتمالاً فقط چون موهایش سفید شده - واقعاً هیچ نظری ندارم که زن چند سالش است.
- م منظره‌های آفتاب‌گیر. دیوارهای رنگ‌خورده. سیستم تهویه‌ی هوایی ملایم.
- ا سعی‌ام را می‌کنم تا بفهمم اما نمی‌شود.
- ث به کوسن‌های گنده با پولک‌های بزرگ نگاه می‌کردم، سعی داشتم تا ارتباطی برقرار کنم، سعی می‌کردم خودم را رمزگشایی کنم که در این چهارچوب تهی تمیز می‌لرزیدم.
- ا کی متوقف می‌شود؟
- ث و بعد بر کوسن سبز کشمیری، یک کوسن سرتاپا نامتناسب برای عرضه کردن هر بخشی از من، مخصوصاً بخش‌هایی که می‌خواستم بر زن نمایان کنم.
- م تو در رابطه با مردان دچار مشکلی هستی؟
- ا سراپا خوشحالی سراپا خوشحالی سراپا خوشحالی
- م تا حالا اصلاً با مردها رابطه‌ای داشتی؟
- ب تنها چیزی که می‌خواهم بگویم را گفته‌ام و دوباره بازگویی آن کمی ملالت‌بار خواهد

شد، اصلاً هم مهم نیست که چقدر  
می خواهد درست باشد، اصلاً هم مهم نیست  
که تنها فکر وحدت بخشی باشد که بشریت  
تا حالا داشته.

ا چه جوری می تواند این شکلی ترکم کند؟  
ث اندوهم هیچ رابطه ای به مردان ندارد. دچار  
فروپاشی شده ام، چون خواهم مُرد.

ا مدت ها پیش از آنکه شانس این را داشته  
باشم تا همه ی شما را تحسین کنم، ذره هایی  
از شما را تحسین می کردم که می دیدم.  
ب زن با چشم هایی ازدهایی.

ا آبی سبزگون.

ث تمامی اش آبی.

ا من موسیقی نداشتم، مسیحا می خواستم  
موسیقی داشتم باشم اما فقط کلمه ها را  
داشتم.

ب Du bist die liebe meines lebens.<sup>۳۵</sup>

ا مرا از همه چیزت بُر.

---

<sup>۳۵</sup> تو عشق زندگی ام هستی (آلمانی).

چیزی درون من مثل یک عوضی لگد می کوبد.	ب
دردی ملالت زده در شبکه‌ی عصبی ناحیه‌ی معه‌ی من.	ث
تهوع برای یک کونی <sup>۳۶</sup> .	ب
تا حالا در بیمارستان بستری شدی؟ درد اجتماعی.	م ا
معجزه‌ای لازم است تا نجاتم دهد. برای چه؟	ث م
جنون. بی‌اشتهایی. تشنگی <sup>۳۷</sup> .	ا ث
حالا هر چیزی. نه.	ب ث
هیچ وقت. می‌بخشید.	م ث
حقیقت ساده است. اهریمنم، داغانم و هیچ‌کسی نمی‌تواند نجاتم دهد.	ا ث
مرگ یک گزینه‌ی ممکن است.	ا

---

<sup>36</sup> Gag for a Gag

<sup>37</sup> Anorexia. Bulimia.

از خودم بیزارم.	ب
افسردگی کافی نیست. یک فروپاشی کامل	ث
احساسی حداقل نیازمندی است تا منصفانه	
همه را مایوس بکنی.	
راهی از میان جمع،	ا
من شهامت‌اش را ندارم.	ث
به تو فکر می‌کنم	ب
رویای تو را می‌بینم	ا
حرفات را می‌زنم	ب
نمی‌توانم تو را از چهارچوب بدنم خارج	ا
کنم.	
مشکلی نیست.	م
دوست دارم توی چهارچوب بدنم باشی.	ب
هیچ نیازی به اجرا نیست.	م
یک صبح دل‌چسب در ماه می.	ث
نه، این نبود.	ب
می‌توانستی مادرم باشی.	ث
من مادرت نیستم.	م
من این احساس گناه را دارم و نمی‌دانم چرا.	ث
تنها عشق می‌توانست نجاتم بدهد و عشق	ا
ویرانم ساخت.	

- ث یک مزرعه. یک زیرزمین. یک تخت. یک ماشین.
- ب یکی دو روز دیگر برای رابطه‌ای دیگر برخوادم گشت، هرچند رابطه الان دیگر آن قدر پیش‌رونده شده که تقریباً خودش هم مستقل شده است.  
یک رابطه.  
جلو برو.
- م اگر نمی‌خواهی که بیایم، خُب نخواهم آمد.  
ب می‌توانی بگویی، اصلاً اهمیتی ندارد. می‌دانم که اهمیت دارد اما راه بهتری داریم. بعد می‌دانم. همین.  
م و رای پریدگی.  
ا و رای درد.
- م انتخاب کن، جدی باش، همراهی کن.  
ب شانس‌های خودم را خیال‌بافی می‌کردم.  
ث من یک ضبط‌صوت جدید با کاست‌هایی خالی خریدم.  
ب همیشه این کار را می‌کنم.  
ث من یکی از آن قدیمی‌هایش را دارم که کیفیت‌اش خوب است اما حقیقت رابطه‌ی

خیلی کمی با واقعیت دارد و اگر نکته (البته اگر نکته‌ای در کار باشد) در ضبط کردن حقیقت باشد.

چقدر خسته‌ام.

من و یار سفیدی بر سفیدی و سیاهی دارم اما خیال‌های من در فیلمی رنگی و شکوهمند می‌دوند، مرا ترغیب به بیداری می‌کنند، پتوی گرم نامرئی بودن را از رویم می‌کشند، هر بار که نامرئی ذهنم را تا هیچ چیزی خفه کرده است.

بیشتر مردمان،

ادامه می‌دهند،

بلند می‌شوند،

ادامه می‌دهند.

قلب تهی‌ام لبریز از تاریکی است.

با فشارِ یک دگمه ضبط می‌شود.

پر شده از هیچ.

ارضاء شده با هیچی.

با فشارِ یک دگمه.

ضبط می‌شود.

روده‌ی من با لمس او پیچ خورد.

ا بیچاره، عشق بیچاره.  
 ث هیچی، هیچی احساس نمی‌کنم.  
 هیچی احساس نمی‌کنم.  
 ب برگشتم.  
 ث اگر زن رفته باشد...  
 ا خواهم مُرد.  
 م این پرخاش بی‌اندازه‌ی پیش تاخته است.  
 ث کرم‌ها همه‌جا هستند.  
 ب هیچ‌کسی مثل تو نیست.  
 ث هرجایی که از نزدیک به چیزی نگاه کنم،  
 لبریز از لاروهای سفید کرم‌ها می‌شود.  
 ا سیاهی مسلط می‌گردد.  
 ث دهانم را باز می‌کنم و دهانم هم پر از  
 کرم‌هاست که ته گلویم پایین می‌خزند.  
 ب اتفاقی افتاده.  
 ا چقدر مبهوت مانده.  
 ث سعی کردم تا بیرون‌اش بکشم اما بیشتر و  
 بیشتر به درونم خزید، هیچ پایانی بر آن  
 نیست. آن را قورت دادم و ادا در آوردم که  
 هیچ چیزی این تو نیست.  
 ب غیرقابل مشاهده می‌کند و در یک لحظه.

هیچ چیز خاصی.	ا
همه‌اش بر می‌گردم.	ب
وحشتی آن‌چنان عمیق که هیچ آیینی نمی‌تواند آن را در خود بپوشاند.	ا
بیان‌اش کن،	م
توضیح‌اش بده،	ب
حفظ‌اش کن،	ا
Besos brujos que me matan. <sup>۳۸</sup>	ب
لباس راه‌راه ملوانی وقتی شش ساله بودم، کمر بند لاستیکی آبی و قرمز چسبیده به دور کمرم، جوراب‌های نایلون، محکم دور زانوهایم حلقه زده و رد انداخته، میله‌ی فلزی بین پاهایم جا خوش کرده، دیوید...	ث
نه.	ا
نمی‌توانم به تو عشقی بورزم چون نمی‌توانم احترامی برای تو قائل باشم.	م
تقدیری تمیز، عشقی طولانی.	ث
می‌خواستم به هواپیمایی برسم. پیشگو گفت به این پرواز نخواهم رسید ولی معشوقم	م

<sup>۳۸</sup> بوسه‌های ساحره مرا می‌کشد (اسپانیایی).

می‌رسد. هواپیما سقوط می‌کند و عشقم خواهد مُرد. نمی‌دانستم چه بکنم. اگر پرواز را از دست می‌دادم، به پیشگویی تن داده بودم، یعنی زندگی معشوقم را به خطر مرگ انداخته بودم. هر چند اگر می‌خواستم پیشگویی از هم بپاشد، باید به هواپیمایی می‌رسیدم که به نظر عازم به مقصد مرگ بود.

چه کردی؟

ا

دوباره بودن.

م

دوباره بودن.

ا

خلنگ‌های ارغوانی پایم را می‌خراشند.

ث

هر چیزی به جز این.

ا

یک چهارده ساله‌ی بلوند خوش‌تیپ، شلووار جین‌اش پاره شده بود و نیمی از کوناش را نشان می‌داد، چشم‌های آبی او لبریز از آفتاب بود.

ث

مرد، از این چیزها حالم به هم می‌خورد، سراپا گاییده از این چیزها حالم به هم می‌خورد.

ب

تو چه کردی؟

ا

هیچی، هیچی، هیچ کاری نکردم.

ب

هیچ کدام از این‌ها اهمیتی ندارد، چون خیلی ساده عاشق تو نیستم.	م
و من می لرزم، زار می زنم با خاطره های زن، وقتی عاشق من بود، قبل از آنکه به شکنجه اش مشغول بشوم، قبل از آنکه دیگری جایی برای او در من نباشد، قبل از آنکه دچار سوء تفاهم بشویم، درحقیقت در همان اولین لحظه ای که زن را دیدم، چشم هایش لبخند می زد و لبریز از خورشید بود و من از اندوه آن لحظه ای می لرزیدم که تا ابد می غلتم و از او دورتر می روم.	ا
دوباره بودن، دوباره بودن.	ب
به حرکت ادامه دادن.	م
به پستان هایش خیره ماندم،	ا
بادکنکی از شیر.	ث
زودتر یا دیرتر،	م
حبابی از خون،	ث
این جووری یا شکلی دیگر،	ب
خون جوشان،	ث
می خواهد به دهانم وارد شود،	ب
خون زرد غلیظ،	ث

رنج من در مقایسه با رنج او هیچی نیست.	ا
اما اما اما	ث
(و این حیاتی است)	ا
به من نه نگو.	ب
همچنان برخواهم گشت.	ث
تو این تاثیر را گذاشتی.	ب
نمی توانی نه بگویی.	م
فرشته‌ی سیاه جاودانگی.	ا
او را که نمی‌خواهم.	ث
گاییده دلتنگ تو.	ا
این باکرگی من است.	ث
دلتنگ گاییدن تو شدم.	ب
یک چهارده ساله برای دزدیدن باکرگی من بر زمینی بایر آمد و آن قدر به من تجاوز کرد تا آمدم.	ث
یکی از همین روزها	م
دیرتر یا زودتر	ب
عاشق تو بودن تا وقتی که (و بعدش؟)	ا
من بچه‌هایی دارم، مردهایی آمدند، جنگیدم	م
اما آن‌ها من را از آن خودشان کردند،	ث

فهمیدم، مردها، آن‌ها آمدند، آن‌ها گفتند، در  
شب بود، آن‌ها گفتند

به من نه نگو تو نمی‌توانی به من نه بگویی  
چون چه آرامشی دارد دوباره عشق را داشته  
باشی و بر روی تخت دراز بکشی و در  
آغوش کسی باشی و لمس بشوی و بوسیده  
بشوی و تحسین بشوی و وقتی صدای مرا  
بشنود قلب‌اش را از جایش به پا خیزد و  
لبخند مرا ببینی و نفس مرا بر گردن خودت  
احساس بکنی و قلبات به دویدن بجهد  
وقتی می‌خواهم تو را ببینم و من از همان  
روز اول به تو دروغ گفته باشم و از تو  
سوءاستفاده کنم و تو را بگایم و قلبات را  
بشکنم چون تو از همان اول قلب مرا  
شکسته بودی و تو هر روز بیشتر عاشق من  
باشی تا وقتی که وزن‌اش تحمل‌ناپذیر شده  
باشد و زندگی تو متعلق به من باشد و تو  
تنها بمیری چون من هرچه بخواهم را بر  
می‌دارم و بعد راهم را می‌گیرم و می‌روم و  
هیچی به تو مدیون نیستم همیشه همین‌جا  
بوده همیشه همین‌جا بوده و تو نمی‌توانی

زندگی را انکار بکنی حسی گاییده داری که  
زندگی گاییده که زندگی گاییده که  
زندگی ای که داشتم الان تو را از دست دادم

### مچم را گرفتی

حالا که تو را پیدا کردم می توانم گشتن دنبال  
خودم را کنار بگذارم.

بازویم را لمس کرد و لبخند زد.

یکی از آن صورت‌هایی که هیچ وقت  
نمی توانم تصور بکنم.

توی هتلی اتاق گرفتیم و ادا در آوردیم که  
نمی خواهیم با هم سکس داشته باشیم.

چشم‌ها، زمزمه‌ها، سایه‌ها و تصویرهای  
مبهم.

کجا می روی دنبال که می روی چه کار  
می کنی؟

Jebem radoznale.<sup>۳۹</sup>

باید همان جایی باشم که می خواهم.

نمی توانم دوباره تحمل اش کنم.

عشق بازی کردیم، بعد زن بالا آورد.

<sup>۳۹</sup>کنجکاو را بگایم (صرب-کرواتی)

هیچ کسی نبود کمکم کند حتی مادر گاییده ام هم نبود.	ث
من از دو رودخانه گذشتم و بر سر یکی گریستم.	ا
چشم هایم را بستم و او را در نزدیکی خودم دیدم و او تو را می دید.	م
جیغ گل نرگس.	ا
لکه ای از یک جیغ.	م
تماشا می کردم پدرم با عصای پیاده روی مادرم را می زند.	ث
یک لکه،	ا
یک انعکاس،	ث
یک لکه،	ا
متأسفم که آن را دیدی.	ب
متأسفم آن کار را کرده بود.	
خواستنِ نومییدی.	ا
هیچ افسوسی در کار نیست.	م
قسم می خورم تحمل نگریستن به تو را ندارم.	ا
هیچ کاری نکردم، هیچ کاری.	ث
هیچ کاری نکردم.	ب

- ث می خواهم همان طوری فیزیکی احساس بشوم که احساسی حس می کنم. قحطی زده.
- م کتک خورده.
- ا در هم شکسته.
- ث برایم یک جعبه‌ی آرایش خرید، لاک و رژلب و سایه‌ی چشم. و من صورتم را نقش خون‌مردگی زدم و با خون و با زخم‌ها و با ساییدگی‌ها، و جلوی آینه لبریز از قرمزی عمیق، زشت شدم.
- ا مرگ معشوقم است و می خواهد راه را تا ته اش برویم.
- ب معنای این‌ها چیست، این حرف‌هایت یعنی چی؟
- ث یک زن باش، یک زن باش، گندت بزنند.
- م چیزی خیلی متملق درباره‌ی محبوب کسی قرار گرفتن وجود دارد وقتی دیگری آن‌قدر مست است که تو را نبیند.
- ب گندت بزنند.
- ث سعی کردم برایش توضیح بدهم که نمی‌خواهم با کسی بخوابم که نمی‌تواند

درک کند شرایط در صبح روز بعد چقدر  
برایم سخت خواهد بود اما مرد قبل از تمام  
شدن جمله‌ام، گذاشته بود و رفته بود.

QED

هنوز با بابام می‌خوابم.

بازی‌هایی که داریم،

دروغ‌هایی که می‌گوییم.

موهای تو کار خداوندگار است.

یک دختری ویتنامی، کل وجود او معنایش و

اهمیت‌اش را در سی ثانیه‌ای پیدا می‌کند که

از دهکده‌اش می‌گریزد، پوست‌اش ذوب

می‌شود، دهانی باز مانده است.

هیچ‌کسی نمی‌تواند بیشتر از آن چیزی از من

متنفر باشد که خودم از خودم متنفر هستم.

چیزی نیستم که هستم، چیزی هستم که

انجام می‌دهم.

فاجعه است.

حقیقت دارد.

چیزی که قسم می‌خورم هیچ‌وقت انجام

ندهم، چیزی که قسم...

تمامی آن رنج و درد

م

ث

ا

م

ب

ا

ث

ا

م

ث

ا

م

تا ابد	ث
تا الان.	ب
بر زندگی بچه‌هایم قسم، بر عشق بچه‌هایم.	ا
چرا این قدر می‌نوشی؟	م
سیگاری‌ها به سرعتِ کافی سریع مرا نمی‌کشند.	ب
خنده‌ی من حبابی از ناامیدی است.	ث
قانون نخست.	م
هیچ ثبّتی در کار نیست.	ث
هیچ حرفی در کار نیست.	م
بعد از ظهرها هتل برای اتاقاش کارت اعتباری قبول نمی‌کند، هیچ رسیدی برای جواهرهای گران‌قیمت در کار نیست، هیچ تماس تلفنی در خانه نیست و بعد در سکوتِ گوشی را برداشتم.	ا
هیچ احساسی،	ث
هیچ هیجانی،	ب
یک گاییدن سرد و خاطره‌ای از یک ماهی قرمز.	م
روده‌هایم تسلیم شدند.	ث
ضربان داشتن بین شرمندگی و احساسِ گناه.	ا

گند. گند.	ث
زن می داند.	ا
فقط من نبودم.	ب
هیچ وقت سوغاتی یک قتل را برای خودت نگه ندار.	ا
همه چیز واضح شده است.	م
یک دختر دیگر،	ث
یک زندگی دیگر،	ب
هیچ کاری نکردم، هیچ کاری.	ث
هیچ کاری نکردم.	ب
ورای پریدگی.	م
خدا مرا ببخشاید که می خواهم منزه شوم.	ا
مرد سرم داد می کشید تا ببیند به چه تبدیل می شوم.	ث
ادامه بده.	م
چرا هیچ کسی نمی تواند همان طوری به من عشق بازی کند که می خواهم عشق ورزیده شوم؟	ث
می توانستم مادر تو باشم.	م
تو مادرم نیستی.	ب
زود خیلی زود.	م

حالا.	ب
قبلا ارگاسم‌های مصنوعی داشتم اما این اولین مرتبه‌ای است که ادا در می‌آورم دچار ارگاسم نشدم.	ث
از زیر پلکان جلوی در حجمی از خونی سیاه.	ا
چرا؟	م
چی؟	ث
چرا چی؟	ب
چی؟	ا
وقتی مرد بخشنده بود، مهربان بود، باملاحظه بود و خوشحال بود، می‌دانستم با کسی دیگر رابطه دارد.	م
فکر می‌کرد ما احمق هستیم، فکر می‌کرد ما نمی‌دانیم.	ث
فرد سومی بر تخت من که صورت‌اش را نشانم نمی‌داد.	م
فقط من،	ب
فقط همان طوری که هستم،	ا
هیچ کاری نمی‌توان انجام داد.	ث
بیخس، دلسوز باش، کنترل بکن.	م

حالا.	ب
از رازها خسته شده‌ام.	ث
فقط من که نیستم.	م
زن همین‌الان هم نوعی فروپاشی عصبی را تجربه می‌کند و آرزو دارد که سیاه‌پوست زاده شده بود، مرد بود و جذاب‌تر بود.	ث
خودم را تسلیم می‌کنم.	ب
یا فقط بیشتر از این جذاب بود.	ث
قلبم را می‌دهم.	ب
یا فقط متفاوت بود.	ث
اما اینکه واقعاً اهداء نیست.	م
فقط یا یکی دیگری را می‌گایید.	ث
شککننده و خفه شونده.	ا
زن می‌خواهد امتداد کم‌دی فارس <sup>۴۰</sup> روز به روزی را متوقف کند که می‌خواهد او را به اندک ساعت بعدی بکشاند در تلاش برای دوری پیدا کردن از این حقیقت که خود نمی‌داند چگونه چهل سال بعدی را باید بگذراند.	ث
هنوز هم عاشق تو هستم،	ا

<sup>40</sup> Farce

- ب برخلاف خواسته‌ی قلبی خودم.
- ث زن دربارهی خودش با استفاده از ضمیر سوم شخص حرف می‌زد چون فکر اینکه این زن خودش بوده، چون تایید این نظر که این زن خودش بوده، بیشتر از وقاری است که خود می‌تواند تحمل کند.
- ب با کینه‌یی خودخواهانه و لعنتی.
- ث حالش از تمیز کردن خودش گاییده بهم می‌خورد و آرزو دارد آرزو دارد آرزو دارد چیزی اتفاق بیافتد تا زندگی را دوباره شروع کند.
- ا از وقتی رابطه دارم، آدم خیلی دلچسب‌تری شدم.
- ث تو فقط می‌توانی خودت را بکشی، البته اگر هنوز نمرده باشی.
- م احساس گناه همین کار را می‌کند.
- ا چون حالا می‌دانم خیانت هیچ معنایی ندارد.
- ث دو زن پای یک صلیب.
- ب گلی در اوج گرمای خورشید باز می‌شود.
- ا صورتی بر پوچی هیچ چیزی نعره می‌کشد.

واقعی است، واقعی است، مُرده واقعی است، مُرده واقعی است.	ب
پیکرنگرای متمایزی که نمی توانم رمزگشایی کنم،	م
ورای درک من،	ا
ورای من	ث
ورای	ا
تفاوتی است بین شمرده بیان کردن و هوشمند باقی ماندن. نمی توانم تفاوت شان را به زبان بیاورم اما چنین تفاوتی وجود دارد.	ب
تهی.	م
بیمار.	ا
سفید.	ث
عاشقم باش.	ب
احساسِ گناهکاری مثل بوی مرگ درنگ می کند و هیچ چیزی نمی تواند مرا از دست این ابر خون خلاص کند.	ا
مادرم را کشتی.	ث
همان موقع هم مُرده بود.	ا
اگر می خواهی به تو تجاوز کنم، به تو تجاوز خواهم کرد.	م

زن مُرده.	ا
مردم می میرند.	ب
اتفاق می افتد.	م
تمام زندگی در انتظار این مانده بودم تا فردی را ببینم که دیوانه وار وابسته اش می شوم، هفته ها دور از او گرسنگی می کشم تا قرار پانزده دقیقه ای بعدی ما شروع بشود.	ث
MNO.	ا
حقیقت را نوشتم و حقیقت مرا می کشد.	ث
در مسیر فرار.	ب
هیچ جایی برای پنهان شدن نیست.	م
از این کلمه ها متنفرم که مرا زنده نگه می دارند	ث
از این کلمه ها متنفرم که نمی گذارند بمیرم	
رنجام را بیان می کنم بدون آنکه از دست اش خلاصی یابم.	ب
هاه هاه هاه	ث
هو هو هو	ب
هه هه هه	م
برایم قابل قبول نیست تا خودم باشم.	ث

داری جلوی چشم‌هایم عقلات را از دست  
می‌دهی. ا

بتدریج در سکوت از کنترل خارج می‌شود. م  
بگذار من. ب

بروم. م

دختری کوچک در روندی فزاینده از  
دعواهای خشن والدین‌اش دچار فلجی  
می‌شد. بعضی وقت‌ها ساعت‌ها کاملاً  
بی حرکت در توالت می‌ایستاد، فقط چون  
موقع شروع دعوا، آنجا بود. ا

عاقبت، وقتی همه چیز آرام می‌گرفت،  
بطری‌های شیر را از یخچال بیرون می‌آورد  
یا از جلوی در بر می‌داشت و آن‌ها را در  
جاهایی می‌گذاشت که بعداً ممکن بود  
درون‌شان گیر بیفتد. والدین او نمی‌توانستند  
بفهمند چرا بطری‌های پر از شیر ترشیده را  
در هر اتاق خانه‌شان پیدا می‌کنند.

چرا؟ م

چی؟ ث

چرا چی؟ ب

چی؟ ث

چرا گریه می‌کنی؟	م
اینجا هیچ خبری نیست.	ا
تو بدجوری سمج بودی.	ب
همیشه خودم هستم.	ث
خودت همیشه می‌دانستی.	م
از کنترل خارج شده.	ب
چه جوری تو را از دست دادم؟	ث
مرا دور انداختی.	ا
نه.	ث
آره.	م
نه.	ب
آره.	ا
نه.	ب
نه.	ث
آره.	ا
تق.	
نه.	ب
نه.	ث
آره.	م
نه.	ب
نه.	ث

ا آره.

ث نه.

تق.

ا آره.

ث نه.

ب نه.

م آره.

ا آره.

م آره.

ث (جیغی کوتاه و تک سیلابی رها می کند.)

تق.

ث (جیغی کوتاه و تک سیلابی رها می کند.)

ب (جیغی کوتاه و تک سیلابی رها می کند.)

م (جیغی کوتاه و تک سیلابی رها می کند.)

ب (جیغی کوتاه و تک سیلابی رها می کند.)

ا (جیغی کوتاه و تک سیلابی رها می کند.)

م (جیغی کوتاه و تک سیلابی رها می کند.)

ث (جیغی کوتاه و تک سیلابی رها می کند.)

تق.

م اگر صحبت نکنی، نمی توانم به تو کمکی

کنم.

این مکان.	ب
ES3	ث
من جانوری وحشی هستم در انتهای طناب.	ا
سکوت یا خشونت.	ث
انتخاب دستِ خودت است.	ب
شکم‌ام را پر نکن، اگر نمی‌توانی قلب‌ام را پر کنی.	ث
تو کله‌ام را پر می‌کنی مثل وقتی غیبت کسی کله‌ام را پُر می‌کند.	ب
معیوب، قضاوت	م
معلولی جنسی،	
اضطراب، سردردها،	
عصبیت، بی‌خوابی، بی‌قراری، هذیان، اسهال، خارش، لرزش، عرق‌ریزی، انقباض.	
از الان دارم از همین‌ها رنج می‌برم.	ث
مشکلی نیست.	م
اهمیتی نداشت.	ب
اهمیتی ندارد.	ا
پایینم بکش یا دورم کن.	ث
هیچ‌کسی از دستِ زندگی نجات پیدا نمی‌کند.	ا

و هیچ کسی نمی تواند بداند شب چگونه است.	ث
هیچ وقت به سرت زده توی جایی اشتباهی باشی؟	م
نه.	ث
ابداً.	ب
نه.	ا
اگر در اینجا بمیرم، توسط برنامه های روزانه ی تلویزیونی به قتل رسیده ام.	ث
به خاطر تو دروغ گفتم و برای همین نمی توانم عاشقات باشم.	ا
درخواست نکن،	ب
التماس نکن،	ا
یاد بگیر، یاد بگیر، چرا نمی توانم یاد بگیرم؟	ب
هر ساعت چراغ اتاق ام را روشن می کنند تا مطمئن بشوند که هنوز نفس می کشم.	ث
دوباره.	ب
به آن ها گفتم محرومیت از خواب نوعی شکنجه است.	ث
دوباره و دوباره.	ب

م	اگر مرتکب خودکشی بشود تو فقط باید
	برگردی و دوباره همه‌ی این‌ها را بگذرانی...
ب	همین درس، دوباره و دوباره.
ا	تو نباید خودت را بکشی <sup>۴۱</sup> .
ث	پوچی، نه، شعور نه، مرا سالم نگه داشته.
م	تو هیچ‌وقت صداهایی نمی‌شنوی؟
ب	فقط وقتی با من حرف می‌زنند.
ا	روح‌هایی خسته با دهن‌هایی خشک.
ث	من مریض نیستم، فقط می‌دانم که زندگی
	ارزش گذراندن را ندارد.
ا	ایمانم را به صداقت از دست دادم.
ب	من ایمانم را از دست دادم به
م	بالا، به جلو، به درون،
ث	گم شده.
ب	۱۹۹۷۱۴۴۲۴
م	ادامه بده.
ث	اعتماد ندارم به
م	اهمیتی نمی‌دهم به
ث	بیرون، بیرون برای چه؟

<sup>41</sup> Thou shalt no kill thyself.

حفره‌ای تاریک و گاییده از عشقی نصفه‌نیمه.	ا
ادامه بده.	م
من از جلسات مشاوره و از مشاور متنفرم.	ا
من خیلی بیشتر از آنچه فکر می‌کنی گاییده عصبانی هستم.	ث
نمی‌توانم به تو اعتماد کنم و نمی‌توانم به تو احترامی بگذارم.	ا
دیگر صادق نیستم.	ث
تو این را از من گرفتی و دیگر نمی‌توانم عاشق تو باشم.	ا
بازگشت به زندگی.	م
ماشینی خالی پارک شده و هیچ‌وقت نمی‌توانم ترک‌اش کنم.	ث
ترس بالای آسمان شهر می‌گردد.	ب
غیبت شب‌ها بین ساختمان‌های شهر می‌خوابد،	م
بین ماشین‌های متروک رها شده،	ث
بین روز و شب.	ب
باید همان‌جایی باشم که قرار بوده باشم.	ا
<b>بگذار</b>	ب

من	ث
بروم	م
جهان بیرون بی اندازه مبالغه می کند. مکث.	ا
بگذار روزی نباشد که من در آن متولد شدم بگذار تاریکی شب وحشت زده اش کند بگذار ستاره هایش تا صبح اش تاریک بمانند بگذار پلک ها صبحی را نبینند چون این هم در زهدان مادرم را نمی بندد چیزی که ازش می ترسم بالای سرم رسیده. از تو متنفرم، به تو نیاز مندم، نیازی بیشتر، نیازی متغیر.	ث ب م ث
کلیت پوچی پیش بینی پذیر و بیمارکننده فامیل ما است.	ا
من زندگی واقعی را می خواهم، عشقی واقعی، همانی که ریشه کرده باشد و در نور روز به سمت بالا رشد کند.	م ب ا
زن چه کسب کرد که من نیافتم؟	ث

من.	ا
چیزی که می خواهم، می خواهم با تو باشم.	ب
فقط. نه. من.	م
رازهایی در کار نیست.	ا
فقط نابینایی مانده است.	م
تو عاشق کسی شدی که وجود خارجی ندارد.	ا
نه.	ث
آره.	م
نه.	ب
نه.	ث
نه.	ب
آره.	م
همین را می دانستم،	ث
می دانستم،	ب
چرا نمی توانم یاد بگیرم؟	ث
نمی توانم در زندگانی قرار گرفته در تاریکی آرام بگیرم.	ا
به خورشید نگاه نکن، به خورشید نگاه نکن.	ب
عاشق تو هستم.	ث
خیلی دیر شده.	م

- ا تمام شده.
- ث (نالهای بی شکل از نومییدی رها می کند.)  
سکوت.
- ا نمی دانیم متولد شده ایم.
- ث با من چه کردند؟ با من چه کردند؟ با من چه کردند؟  
چه کردند؟  
با من چه کردند؟ با من چه کردند؟ با من چه کردند؟  
چه کردند؟  
با من چه کردند؟ با من چه کردند؟ با من چه کردند؟  
چه کردند؟  
با من چه کردند؟ با من چه کردند؟ با من چه کردند؟  
چه کردند؟  
با من چه کردند؟ با من چه کردند؟ با من چه کردند؟  
چه کردند؟  
با من چه کردند؟ با من چه کردند؟ با من چه کردند؟  
چه کردند؟
- م بزرگ شو و بیشتر از این مادرت را سرزنش نکن.
- ا زندگی اتفاق می افتد.
- ب مثل گل ها.

مثل نورخورشید.	ث
مثل سقوطِ شب.	ا
حرکتی به دوردست،	ث
نه حرکتی به سمت.	ب
اشتباه من نبود.	ا
انگار مسیر حرکت تغییری خلق می کند.	ث
هیچ کسی نمی داند.	م
قلبم شکسته.	ب
هیچ وقت اشتباه من نبود.	ا
تو همه اش بر می گردی.	م
حالا و همیشه.	ب
دیگر به خاطر تو نمی جنگم.	ا
الهام.	ب
فقدان.	م
رنج.	ث
فقدان.	ا
بهبودی.	ب
فقدان.	م
روشنایی.	ث
اگر تو نمیری مثل این می ماند که	ب
استخوان هایم را بیرون بکشند.	

هیچ کسی نمی داند که چرا، اما من از هم	
خواهم پاشید.	
اگر می توانستم رها از تو باشم،	ث
اگر می توانستم رها باشم،	ب
نه این نیست،	م
نه ابداً،	ا
اصلاً چنین منظوری نداشتم.	ب
شنیداری قلب او را شکستم، چه کار بیشتری	ا
می توانستم انجام بدهم؟	
الهام.	ث
روشنایی.	م
رنج.	ث
روشنایی.	ا
بهبودی.	م
روشنایی.	ب
فقدان.	ث
دایره تنها شکلی هندسی است که با مرکز	ب
خویش شکل می گیرد و معنا پیدا می کند.	
هیچ مرغ و تخم مرغی <sup>۴۲</sup> درباره اش مطرح	
نیست، اول از همه مرکز آن می آید، محیط به	

<sup>42</sup> Chicken and egg

دنبال اش می رسد. زمین، بنا به تعریف اش،  
مرکزی دارد. و فقط احمق هایی که می دانند  
زمین هر جایی حال کند می توانند برود،  
می فهمند که مرکز زمین آن ها را در اینجا نگه  
داشته است، جلوی او را می گیرد که  
پروازکنان از مدارش خارج بشود. اما وقتی  
احساس شما از مرکز تغییر کند، بر سطح آن  
ویزویز می بینید، تعادل از کف رفته است.  
تعادل از دست رفته است. عزیز دلم، تعادل  
از دست رفته.

وقتی زن رفت...

ث

ستون زندگانی من شکست.

ب

چرا روشنایی را در بدبختی فرد به او  
می دهند.

ا

برش گردان.

ث

و زندگی برای تلخ کردند روح

ا

اگر اینجا بودی...

ب

همین جا هستم.

م

مثل یک سایه ی عمق گرفته ی تابستانی.

ا

عاشق اش هستم دلم برایش تنگ شده

ث

از من یکی دیگر گذشته.

ب

ادامه بده.	م
چرا وقت تولد نمردم	ث
از زهدان خارج شو	م
و منقرض شو	ب
حرکت در سایه‌ها، زمانی در میان مه.	ا
رنج درون یک سایه.	م
سایه‌ی دروغ من.	ا
سنگ سرخ زمانه‌ها	ث
تو آدم بدی نیستی، فقط دیگر زیادی فکر می‌کنی.	ب
بگذار پنهان شوم.	ث
می‌توانی	م
می‌خواهی	ث
خواهی توانست	ب
ادامه بدهی.	م
به مسیح قسم دوباره تکرار نشود.	ا
اگر صدایم را از دست بدهم، دیگر از من گذشته.	ب
هنوز همین جا.	م
اما نمی‌توانم،	ب
این بار نه،	ث

من نه.	ب
هنوز نه.	ث
مثل این می ماند که منتظر رشد موهای تو باشیم.	م
Estas astravesada como el dia Meircoles. <sup>۴۳</sup>	ب
من هستم. در نوسان وجود دارم. هیچ وقت ساکن نمی شوم، هیچ وقت یک چیز یا چیزی دیگر نمی شوم، همیشه در حال حرکت از یک حداکثر تا دورترین نقطه‌ی قابل دسترسِ حداکثری دیگر هستم.	ث
شیرین.	ب
یک لمس.	ا
چقدر گاییده شیرین.	ب
ضبط اش کن.	م
شخصیت فردی من کجا رفته است؟	ث
خیلی برای چنین چیزی پیرم.	ا
نمی توانم کمتر عاشق تو باشم.	م
نمی توانم بیشتر عاشق تو باشم.	ب

<sup>۴۳</sup> تو مثل چهارشنبه‌ای (اسپانیایی).

م	اگر بخواهم واقعاً صادق باشم،
ث	(وقتی من «کاملاً صادق هستم»؟)
ب	هیچی بیشتر نمی برم. تق.
ث	هیچ وقت اتفاق نیافته بود. سکوت.
ا	چیزی که بعضی وقت ها به جای جذبه اشتباه می گیرم خیلی ساده فقدان اندوه است. برای هیچی.
م	همه یا هیچی.
ب	هیچ کدام شان،
ث	همه شان،
ب	هیچی.
م	من سارقی احساساتی هستم، رنج مردمان دیگر را می ربایم، رنج را در مال خودم مستقر می کنم تا وقتی که به خاطر نیاورم
ا	چه کسی
ب	بیشتر از این
ث	شاید تو خوب باشی،
ا	شاید من بد باشم،

اما خدا مرا به نشان قابیل <sup>۴۴</sup> موهبت بخشیده.	ا
وزن.	ث
ندانستن.	ب
قرار.	م
ندانستن.	ا
سرنوشت.	ب
ندانستن.	ث
این تنبیهی است برای طفره رفتن از پرداخت قرض‌هایت.	ا
همه‌اش برگشتن.	م
دوباره و دوباره.	ب
بازگشتی ابدی.	ا
اگر صدایم را از دست بدهم، گاییده‌ام.	ب
گه بر یک بشقاب. هیجان‌زده نگاه‌اش کنی یا مادر خودت تو را دور می‌اندازد.	ث
وارد شب مردان بشوی.	م
زندگی من هیچ چیز خاصی نیست،	ا
جریانی از حوادث تصادف درست شبیه بقیه حوادث،	ث

---

<sup>44</sup> Mark of Cain

جریانی از اقیانوسی شور که زخم می‌زند،	ا
زخم می‌زند اما نمی‌کشد.	
برایم مُردی.	م
عملی از عشق.	ب
مادرم نیستی.	ث
ما خیلی چیزها هستیم.	ا
چیزی تق صدا کرد.	ب
اما من هیچ وقت نگفتم که ما عاشق هم	م
هستیم.	
پیدایش کن	ب
عاشق‌اش باش	ا
گم‌اش کن	ث
پایان.	م
سکوت.	
چیزی برداشته شده،	ث
بیرون از شهر،	ا
قبل از شروع گه،	ب
بالای شهر،	ا
رویایی دیگر،	ث
من از رودخانه‌ای گذشتم که در سایه‌ها	م
جریان داشت،	

In der Bergen, da fuhlst du dich frei. <sup>۴۵</sup>	ب
یک آرزو،	م
تابستانی خنک و زمستانی ملایم،	ث
بدون دعوایها، بدون موجها،	ب
تاریکی ستاره‌ای در حال متلاشی شدن را	ث
احاطه کرده،	
خوابی عمیق و طولانی با تو میان دست‌های	ا
خودم،	
هیچ‌کسی هیچی هیچ گهی،	ب
همسان اما محو نشونده،	ث
آرامش،	ا
درخششی بیمار بدون هیچ‌گونه منبعی،	م
دریاییِ طلاییِ رنگ‌پریده زیر آسمانی بنفشِ	ا
رنگ‌پریده،	
ناقوسی در دوردست بر دریایی خالی	م
می‌نوازد،	
ابرهایی پوشاننده درست در همان موقعی که	ث
من می‌بینم بر گوی هستم،	
مثل نبض هق‌هق موج‌زننده.	ث
تق.	

<sup>۴۵</sup> در کوهستان، آزادی را احساس خواهی کرد (آلمانی).

من اینجا هستم، یک مرتبه‌ی دیگر، من اینجا	ب
هستم، من اینجا هستم، درون تاریکی، یک	
مرتبه‌ی دیگر.	
بر لبه‌ی هیچی،	ا
اینجا هستم،	ب
دست‌هایم را بگیر.	ث
افتخار برای پدر باشد <sup>۴۶</sup> ،	ا
حقیقت و رای تو است،	م
همه‌چیز را به خاطر تو رها خواهم کرد،	ب
تا درون روشنایی،	ث
درست همانند سرآغاز،	ا
در و رای تاریکی،	ث
و همیشه به همین شکل بماند،	م
درون روشنایی،	ب
در پایان روز به همین برگردی،	ا
کسب زمان،	ب
سراغم بر می‌گردد،	ا
اما از کف دادن روشنایی،	م
برگشتن به همین،	ا

---

<sup>46</sup> Glory be to the Father

چاق و درخشنده و مُرده مُرده مُرده ساکت،	ث
نمی توانم نجات‌ات دهم،	م
و پاکیزه.	ا
زندگی‌هایی دیگر	ث
هیچ گاینده‌ای نمی تواند.	ب
درون ناقوس غلت بخورد.	م
روحم را با شمشیر متولد کن.	ا
در رویا بیدار می شوم.	ب
تنها	م
که از تمام درک‌ها گذشته است.	ا
دیگر هیچ رویایی نمی بینم،	ث
رویایی ندارم،	ا
کسبِ روشنایی،	ب
از رودخانه‌ای گذشتم،	ث
اما از کف دادن زمان.	م
نمی توانم به تو نه بگویم.	ب
آزاد از دست خاطره،	ث
آزاد از اشتیاق،	م
آرام دراز کشیدن، هیچ چیزی را تحریک	ث
نکردن،	
هیچی نگفتن،	ب

نامرئی ماندن.	ا
وقتی حتی رویاها هم خصوصی نیستند	ث
بهتر است فراموش کنی.	ب
اعمال تصادفی از لذتی بی معنا.	ا
با رودخانه‌ای عشق‌بازی می کنی.	م
فراموشی.	همگی
تق.	
تجاوزم کن.	ب
تق.	
ممکن است؟	م
بدنم را شفاء بده وقتی نمی توانی روحم را	ث
معالجه کنی.	
چقدر خسته‌ام.	ا
همه‌اش بر می‌گردم.	ب
خودش باش.	م
نگاهی را وصله زدن و رنگ پاشیدن و	ث
چسب زدن به صورتم.	
زندگانی‌ام سیاه و سفید از انتها به ابتدا.	ب
کامل شده.	م
آنچه بتوانی انجام بدهی کلیت قانون خواهد	ا
بود.	

حالا.	م
عشق قانون است، عشق تحت اراده.	ا
هیچی احساس نمی‌کنم، هیچی.	ث
هیچی احساس نمی‌کنم.	
شیطان، اربابم، از آن تو هستم.	ا
(آرام، ممتد، تا پایان صحبت‌های ا)	ب
نه نه نه نه نه / نه نه نه نه نه نه نه نه	
و فراموش نکن که شعر زبانی است به‌خاطر خودش.	ا
فراموش نکن وقتی کلماتی متفاوت مجازات می‌کنند، وقتی رفتارهای دیگری مورد نیاز است.	
آداب‌دانی <sup>۴۷</sup> را فراموش نکن.	
آداب‌دانی را فراموش نکن.	
تق.	
مرا بکش.	ب
تق.	
سقوطی آزاد.	ا
به روشنایی	ب
روشنایی درخشان سفید	ث

<sup>47</sup> decorum

دنیایی بی پایان	ا
تو برایم مُردی	ث
شکوهمند. شکوهمند.	م
و همیشه این چنین باشد.	ب
شادمان	ا
شادمانی بسیار	ب
شادمان و آزاد.	ث

از رامتین شهرزاد منتشر شده است:

۱ - آمریکا و چند شعر دیگر - الن گینزرگ - همراه با نشر افرا

۲ - خاکسترهای آبی - ژان پل-دُوا - همراه با نشر افرا

۳ - همه‌ی چیزی که لازم است بدانید وقتی یک مذکر نجات یافته از تجاوز یا سوءاستفاده‌ی جنسی هستید - جان لا ویل - انتشار و بلاگی

۴ - قایم باشکِ ابرها - دفتر شعر

۵ - فرار از چهارچوبِ شیشه‌ای - دفتر شعر

۶ - عشقِ فائدر - سارا کین

۷ - ترکیده - سارا کین

۸ - پاک‌شده - سارا کین

۹ - ویار - سارا کین

از رامتین شهرزاد منتشر خواهد شد:

۱۰ - جنون در ۴.۴۸ - سارا کین

۱۱ - راک اندرول - دفتر شعر